مجله اقتصادی - ماهنامه بررسی مسائل و سیاست‌های اقتصادی
شماره ۱، فروردین ۱۳۹۱، صفحات ۱۲۶- ۱۱۷

بازکردن جایی برای چین در اقتصاد جهانی

دنی رودریک
ترجمه: ابوالفضل نجارزاده نوش‌آبادی[۱]
مهدی عسگری[۲]

با توجه به بحران‌های اقتصادی موجود در جهان، اقتصاد جهانی با دو خواسته ظاهراً متضاد مواجه است. یک سو، دستیابی به ثبات اقتصاد جهانی و جلوگیری از بازگشت سیاست حمایت‌گرایی نیاز به اجتناب از عدم تعادل‌های بزرگ حساب جاری (از نوعی که اقتصاد جهانی از ایجاد آن تا بحران‌ها را تجربه کرده) دارد. از سوی دیگر، ملت‌های در حال توسعه برای بازگشت به رشد اقتصادی سریع نیاز به تسخیر بازارهای جهانی با کالاهای قابل مبادله دارند. چالش برخورد با هر دو خواسته، مظهر روابط بحث برانگیز دو جانبه آمریکا – چین شده است. سیاستگذاران آمریکا (و اروپا) چین را برای ارزش‌گذاری پایین پول رایج خود سرزنش می‌کنند، زیرا استدلال آنها این است که علت ریشه‌ای مازاد تجاری عظیم چین همین ارزش‌گذاری پایین است. رهبران چین در برابر این فشار مقاومت می‌کنند با ترس از اینکه افزایش ارزش پول رقابت‌پذیری کالاهای چینی در بازارهای جهانی را پایین آورده و صادرات لطمه خورده و رشد اقتصادی آسیب می‌بیند. پاسخ غربی‌ها به این نگرانی این است که چین نیاز به جایگزینی تقاضای خارجی با تقاضای داخلی به عنوان موتور رشد اقتصادی دارد.

اما اگر رشد اقتصادی در درجه اول بستگی به عرضه محصولات مدرن تولید شده و دیگر کالاهای قابل مبادله در مقابل خدمات و کالاهای غیرقابل مبادله داشته باشد، موقعیت چین قدرت بیشتری خواهد داشت. اصلاح متعارف مازاد حساب جاری چین شامل ترکیبی از گسترش مخارج (هزینه‌ها) و بهبود ارزش پول جاری بوده و ساختار اقتصاد را از کالاهای قابل مبادله به کالاهای غیرقابل مبادله تغییر خواهد داد. این

---

*این مقاله برگرفته از منبع ذیل می‌باشد:

Dani Rodrik (2010), "Making Room for China in the world Economy", Harward Kennedy School,

۱. دانشجوی دکتری اقتصاد دانشگاه مفید قم. abolfazlnjarzadeh@gmail.com
۲. کارشناس ارشد اقتصاد mehdi.asgari8@gmail.com

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-09]

مورد ممکن است برای تعادل اقتصاد کلان در چین و جاهای دیگر خوب باشد، اما مطمئناً آثار معکوسی بر رشد اقتصادی چین خواهد داشت حتی شاید به اندازه کافی برای به خطر انداختن ثبات سیاسی و اجتماعی کشور بزرگ باشد.

خبر خوب این است که هیچ تضاد ذاتی بین رشد اقتصادی چین و تمایل دیگر کشورها برای داشتن حساب‌های خارجی نسبتاً متوازن وجود ندارد. آنچه برای رشد اقتصادی ملت‌های در حال توسعه نظیر چین مهم است، نه اندازه مازاد تجاری و نه حتی حجم صادرات آنهاست. آنچه برای رشد اقتصادی مهم است محصول و خروجی آنها از کالاهای قابل مبادله غیرسنتی است که می‌تواند بدون محدودیت گسترش یابد تا زمانی که تقاضای داخلی (برای آن کالاهای مشابه) در همین زمان بیشتر شود.

بنابراین یک راه‌حل ساده وجود دارد که ممکن است به افزایش ارزش پول رایج مردم منجر شده و مازاد تجاری را از بین ببرد تا زمانی که سیاست‌های مکمل برای حمایت از کالاهای قابل مبادله به طور مستقیم‌تری در جای خود استفاده شود. چنین سیاست‌هایی همراه با سیاست‌های اقتصادکلان در حساب جاری هدف قرار می‌گیرند تا بتوانند هم به تعادل خارجی و هم به تغییر ساختاری به نفع کالاهای قابل مبادله مدرن دست یابند. بهتر است برای کالاهای قابل مبادله یارانه‌ها به طور مستقیم وضع شود تا اینکه به آنها از طریق نرخ ارز یارانه داده شود که این مورد در مالیات مصرف داخلی از کالاهای قابل مبادله اتفاق می‌افتد.

راه‌های بسیاری وجود دارد که در آن سودآوری کالاهای قابل فروش می‌تواند افزایش یابد که شامل کاهش هزینه نهاده‌ها و خدمات مبادله نشده از طریق سرمایه‌گذاری مناسب در زیرساخت‌ها می‌باشد، اما سیاست‌های صنعتی شامل یارانه‌های صریح روی کالاهای قابل مبادله نیز احتمالاً بخشی از زرادخانه باشند (رودریک، اثر اول ۲۰۰۸، ۲۰۰۹). بنابراین یک دلالت مهم این است که محیط سیاست خارجی مجبور خواهد بود تحمل (شکیبایی) بیشتری نسبت به چنین سیاست‌هایی داشته باشد تا زمانی که آثار بر تعادل تجاری از طریق تعدیلات مناسب در نرخ ارز واقعی خنثی شده باشد. تسهیل در سیاست‌های صنعتی قیمتی است که به نظم و انضباط بیشتر در پرداخت‌های ارزی و عدم تعادل‌های خارجی پرداخته می‌شود.

۱. ارتقاء کالاهای قابل مبادله برای دستیابی به رشد اقتصادی

آنچه که در تجارب رشد ژاپن، کره‌جنوبی، چین و تمام قدرت‌های بزرگ دیگر مرسوم است این است که آنها استراتژی رشد اقتصادی خود را براساس توسعه سرمایه‌های صنعتی نسبت به تخصصی‌شدن براساس مزیت‌های نسبی غالب خودشان قرار داده‌اند.

هرکدام از آنها بدون معطلی و با سرعت تبدیل به ابر قدرت‌های تولید صنعتی شدند –و با سرعت هرچه تمامتر نسبت به دیگری که انتظار می‌رفت براساس بهره‌مندی منابع خودشان حرکت کنند، پیش

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-09]

رفتند. بسته صادراتی چین با استفاده از استراتژی سرمایه‌گذاری‌های عمومی و سیاست‌های صنعتی به تدریج گردآوری شده که شرکت‌های خارجی را مجبور به انتقال فناوری کرد(به عنوان نمونه شبیه موردی برای یک کشوری که سه یا چهار برابر ثروتمندتر از چین است).

درسی که وجود دارد این است که کشورهای با رشد اقتصادی بالا آنهایی هستند که قادر به تضمین تحول و تغییر شکل ساختاری سریع از فعالیت‌های با بهره‌وری پایین (سنتی) به بهره‌وری بالا (مدرن) بودند. این فعالیت‌های مدرن تا حد زیادی تولیدات قابل مبادله بودند و در درون کالاهای قابل مبادله آنها عمدتاً کالاهای صنعتی بودند (اگرچه خدمات قابل مبادله نیز به وضوع مهم‌تر می‌شوند). به‌عبارت‌دیگر، کشورهای فقیر با تولید آنچه که کشور های ثروتمند تولید می‌کنند ثروتمند می‌شوند.

چرا این انتقال و گذار به فعالیت‌های صنعتی مدرن به عنوان موتور رشد اقتصادی مطرح است؟ همان‌گونه که من در مقاله خود (۲۰۰۸b) در یک پاراگراف از مدل‌های دوگانه اقتصادی بحث می‌کنم، پاسخ این است که شکاف آشکاری بین بهره‌وری نهایی اجتماعی در بخش‌های مدرن و سنتی اقتصادهای در حال توسعه وجود دارد. حتی اقتصادهای بسیار فقیر هم فعالیت‌های اقتصادی دارند –باغداری در اتیوپی، مونتاژ خودرو در هند، لوازم الکترونیکی مصرفی در چین – که در آنها سطوح بهره‌وری با آنچه که در اقتصادهای پیشرفته مشاهده می‌کنیم، بسیار فاصله ندارد مانند منابعی که از فعالیت‌های سنتی به سوی مواردی که بهره‌وری اقتصادی به طور گسترده‌ای افزایش می‌یابد، حرکت می‌کند.

این شکاف‌ها می‌توانند به دلیل طیف گسترده‌ای از ویژگی‌هایی باشند که مخصوص کشورهای توسعه‌نیافته است. من این موارد را در دو دسته گسترده در مقاله دوم خود (۲۰۰۸b) بحث می‌کنم. یکی از این موارد ضعف‌های نهادی می‌باشد – مانند حفاظت ضعیف از حقوق مالکیت و اجرای ضعیف قراردادها – که باعث می‌شود کشورها خود را در فعالیت‌های قابل مبادله بسیار مشتاقانه‌تر احساس کنند. مورد دوم مربوط به شکست‌های مختلف بازار و پیامدهای خارجی است مانند سرزیرها، که مرتبط به فعالیت‌های مدرن می‌باشند. در هر دو مورد، فعالیت صنعتی و سرمایه‌گذاری درتعادل بازار کمتر از حد فراهم می‌شود. هر چیزی که به تغییر شکل ساختاری در جهت خودش سرعت می‌بخشد باعث می‌شود نرخ رشد اقتصادی سرعت گیرد.

اگرچه سیاست‌های واقعی به طور قابل توجهی در بین کشورهای موفق متفاوت بوده است، اما هنوز هم می‌تواند برخی از عناصر مهم مشترک را تشخیص دهد. نخست اینکه واضح است که نهادها نقش مهمی را ایفا می‌کنند تا زمانی که ما آن را با عبارت کاملاً گسترده و نه در ارتباط با هر لیست خاصی از سیاست‌ها تفسیر می‌کنیم (مانند اجماع واشنگتن یا اصلاحات حکومتی که در حال حاضر فراگیر شده‌اند). دوم اینکه تمام کشورهای موفق سیاستی را دنبال کرده‌اند که می‌توان آن را سیاست‌های بهره‌وری طلبانه

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-09]

نامید. اینها سیاست‌های طرفدار عمل هستند که به افزایش سودآوری فعالیت‌های صنعتی مدرن و تسریع حرکت منابع به سوی فعالیت‌های صنعتی مدرن کمک می‌کنند. آنها به طور قابل‌توجهی از توصیه‌های متعارف برای کاهش خط فقر، فساد و هزینه‌های انجام کسب و کار فراتر رفته‌اند. علاوه بر این، آنها مستلزم (یا گاهی اوقات به جای) سیاست‌های صنعتی صریح در حمایت از فعالیت‌های جدید اقتصادی (حمایت تجاری، یارانه‌ها، مشوق‌های مالیاتی و اعتباری، توجهات ویژه دولت) ارزهای کمتر ارزش‌گذاری شده برای ارتقاء کالاهای قابل مبادله و یک درجه مسلمی از سرکوب مالی برای فعال‌کردن اعتبار رایانه‌ای، توسعه بانکداری و ارزش‌گذاری کمتر ارزی استفاده کنند.

درست است که سیاست‌های صنعتی اغلب شکست خورده‌اند، اما از سویی عملاً برای شناسایی کشورها غیرممکن می‌باشند. در آسیا (کره‌جنوبی، تایوان) و در آمریکای‌لاتین (شیلی) بدون این سیاست‌ها به نتایج خوبی دست یافته‌اند. ما تنها موردی با سیاست مالی یا سیاست آموزش را در نظر می‌گیریم که وجه تمایز اجراکنندگان خوب از اجراکنندگان بد می‌باشد.

دلیل اینکه ارزش‌گذاری پول جاری به عنوان یک نیروی قوی برای رشد اقتصادی بکار می‌رود این است که به عنوان نوعی سیاست اقتصادی عمل می‌کند. با افزایش قیمت نسبی داخلی فعالیت‌های اقتصادی قابل مبادله، سودآوری چنین فعالیت‌هایی افزایش می‌یابد و ظرفیت فضاها و ایجاد اشتغال در بخش‌های مدرن صنعتی بالا می‌رود که این موارد کلید رشد اقتصادی هستند. همان‌گونه که در جزئیات مقاله دوم خود (۲۰۰۸b) بحث می‌شود همخوانی بین پول‌های تضعیف شده و رشد اقتصادی بالا یک ویژگی بسیار قوی داده‌های بعد از جنگ‌جهانی است، به ویژه برای کشورهای با درآمد پایین.

کم ارزش‌گذاری یک مزیت عملی دارد که با سیاست‌های صنعتی صریح مقایسه می‌شود و یک سیاست پیوسته‌ای است که نیاز به گزینش نداشته و بنابراین مستلزم فعالیت کمتری است (رانت‌جویی و فساد). شاید این حساب‌ها برای رسیدن به موفقیت گسترده در ارتقاء توسعه مناسب باشند، اما دارای چندین عیب نیز هستند. مهم‌ترین عیب در متن حاضر این است که کم ارزش‌گذاری به عنوان یک مالیات داخلی بر مصرف کالاهای قابل‌مبادله عمل می‌کند (همان‌طور که این کم ارزش‌گذاری قیمت نسبی کالاهای وارداتی را بالا می‌برد). به همین دلیل است که کم ارزش‌گذاری، عرضه اضافی از کالاهای قابل مبادله – یک مازاد تجاری– تولید می‌کند. نکته آخر وابستگی و ارتباط ویژه در مورد چین است.

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-09]

۲. چین و کم ارزش‌گذاری پولی

چین همیشه یک عدم تعادل خارجی بزرگ یا یک پول جاری تضعیف‌شده نداشته است. در حقیقت قبل از دهه حاضر هرگز مازاد حساب جاری بیشتر از ۴ درصد نداشته است (در مورد GDP). پس از داشتن یک جهش نزدیک به سطح بحران در سال ۱۹۹۷ در طول بحران‌های مالی آسیا مازاد آن به طور پیوسته تا سال ۲۰۰۱ کاهش یافت که این همان سالی است که همه چیز تغییر یافت. از سال ۲۰۰۱ تاکنون مازاد چین شروع به افزایش بی‌امان خود تا بیشتر از ۱۰ درصد در سال ۲۰۰۷ کرده است. شاخص کم ارزش‌گذاری که من در مقاله دوم خود (۲۰۰۸b) بکار برده‌ام مشابه پایین‌ترین نقطه در سال ۲۰۰۱ بوده و پس از آن افزایش می‌یابد.

جالب توجه اینکه در سال ۲۰۰۱ نیز می‌بینیم که چین پس از سال‌ها مذاکره به سازمان تجارت‌جهانی می‌پیوندند. آیا اینکه عدم تعادل حساب جاری چین شروع به گسترش کرده و کم ارزش‌گذاری پول رایج آن، تنها به عنوان کشوری که عضوی از بدنه تجارت شود شروع به افزایش می‌کند تصادفی است؟ شاید نه. عضویت در سازمان تجارت جهانی (WTO)، اگر غیرممکن نباشد آن را برای چین که صنایع خود را از نوع سیاست‌های صنعتی صریح که کشور با تکیه بر آن کار می‌کند، مشکل ساخته است.

قبل از اواخر دهه ۱۹۹۰، صنایع سازنده چین با طیف گسترده‌ای از انگیزه‌ها که شامل تعرفه بالا، مشوق‌های سرمایه‌گذاری، یارانه‌های صادراتی و الزامات داخلی بر بنگاه‌های خارجی توسعه می‌یابند. طبق شرایط عضویت، چین مجبور بود این سیاست‌ها را پایان دهد. تعرفه‌های واردات چین از سطوحی که در جهان در بین بالاترین‌ها بودند به همان میزان در اوایل دهه ۱۹۹۰ تا اواخر دهه به سطوح تک‌رقمی کاهش یافت. الزامات داخلی و یارانه‌های صادراتی حذف شدند و کم ارزش‌گذاری پولی یا حمایت از طریق نرخ ارز جایگزین غیررسمی شدند.

اگر کم ارزش‌گذاری چین از رشد اقتصادی اخیر آن حمایت کرده، چه تهدیدی رشد اقتصادی چین را در صورت اجازه به بهبود ارزش پول خود رنج می‌دهد (با توجه به جبران تغییرات در سیاست‌های صنعتی)؟ در اثر دوم خود (۲۰۰۸b) رگرسیون پانل را معرفی می‌کنم که پیشنهاد یک همبستگی جزیی بین لگاریتم شاخص کم ارزش‌گذاری و نرخ رشد سالانه را می‌دهد که برای کشورهای در حال توسعه ۲/۶ درصد است (برای دلایل توضیح داده شده در آن مقاله تمایل دارم فکر کنم که این ارتباط بی‌ثبات است). به هر حال در مورد چین این برآورد تا ۸/۶ درصد افزایش یافته و مقدار بسیار بزرگ‌تری است که ممکن است به دلیل بالابودن ذخیره مازاد نیروی‌کار و شکاف عمیق در سطوح بهره‌وری بخش‌های مدرن و سنتی اقتصاد باشد. این برآورد دلالت بر بهبود ارزش قیمت ۱۰ درصدی دارد که ممکن است رشد اقتصادی چین را تا نقطه ۸۶ درصدی کاهش دهد.

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-09]

با تخمین‌های بسیاری که شامل برآوردهای من می‌باشد (براساس مقایسات سطوح قیمت با تعدیل‌هایی برای اثرات بالاسا –ساموئلسون) پول جاری چین حدود ۲۵ درصد کمتر ارزش‌گذاری می‌شود. تصحیح این کم ارزش‌گذاری نتیجه در کاهش رشد اقتصادی ۲/۱۵ درصدی چین در هر سال دارد. با توجه به ثبت استانداردهای رشد اقتصادی فوق‌العاده چین این یک تأثیر قابل‌ملاحظه است. از همه مهم‌تر، کاهش این مهم چین را در موقعیت زیر آستانه رشد اقتصادی ۸ درصد قرار می‌دهد که ظاهراً رهبر آن اعتقاد دارد ا ین امر برای حفظ آشتی اجتماعی و جلوگیری از کشمکش‌های اجتماعی لازم است.

هیچکس نمی‌داند که رقم ۸ درصد واقعاً از کجا می‌آید و به وضوح یک پایه علمی ندارد. بسیاری از کارشناسان چینی فکر می‌کنند که جامعه چین و حکومت قادر به دستیابی به رشد اقتصادی بسیار پایین‌تر از آن هستند. با این وجود، حتی اگر بتوانیم پیامدهای سیاسی را کنار بگذاریم به سختی می‌توانیم نتیجه مطلوبی بگیریم. اگر قوی‌ترین و مؤثرترین موتور در کاهش فقر در جهان که تاکنون شناخته شده تجربه چنین کاهش قابل‌توجهی را داشته باشد. درست است که کشورهای دیگری که متکی به صادرات هستند به سرعت رشد می‌کنند – مانند آلمان، ژاپن و کره‌جنوبی – اما سرانجام مجبور به اجازه افزایش ارزش پولی خودشان شدند، اما چین هنوز هم یک کشور بسیار فقیر است و به سختی بالاتر از یک دهم سطح درآمد آمریکا را دارد. این کشور یک ظرفیت عظیم از نیروی‌کار مازاد را در بیرون از شهرها دارد. علاوه بر این، این کشور مجبور است با محدودیت‌هایی در سیاست‌های صنعتی خود زندگی کند که هیچ‌یک از این کشورها در روزهای قبل از پیوستن به WTO نداشتند و مجبور به اطاعت از آن بودند.

۳. آیا کلید مازاد تجاری، صادرات یا تولید کالاهای قابل مبادله است؟

نرخ واقعی ارز بر تراز تجاری، عرضه صادرات و تولید کالاهای قابل مبادله اثر می‌گذارد. کدامیک از اینها کانالی است که از طریق آن کم ارزش‌گذاری رشد اقتصادی را تحریک می‌کند؟

تفاوت بین داستان‌های صادرات و کالاهای قابل مبادله را در نظر بگیرید. برای رشد اقتصادی بلندمدت مقادیر صادرات اهمیت دارد. باید باور داشت که یا در یادگیری یا سرریزهای دیگر از صادرات که اثبات آنها مشکل شده است کالاهای قابل مبادله اهمیت ویژه‌ای دارند زیرا که در آنها فعالیت‌های با بهره‌وری بالا پیدا می‌شوند. این دو مورد در اهمیت اینکه آنها به فرایند صادرات به خودی خود متصل می‌شوند، متفاوت هستند. داستان سرریز از صادرات بر اثرات جانبی بازاریابی یا تکنولوژی متکی است که زمانی ایجاد می‌شوند که یک کالای قابل مبادله از مرز بین‌المللی عبور می‌کند. داستان کالاهای قابل مبادله در اینکه تجارت بین‌المللی واقعاً اتفاق می‌افتد یا خیر بی‌تفاوت است.

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-09]

در مقاله خود (۲۰۰۹) مجموعه‌ای از مسابقات اسب‌سواری بین این مکانیزم‌های رقیب را بکار بردم. من رگرسیون‌های رشد اقتصادی با اثرات ثابت را برای کشورها و دوره‌های زمانی با استفاده از یک مدل پانل با زیر دوره‌های پنج ساله برآورد کردم. رگرسورها علاوه بر اثرات ثابت شامل درآمد با وقفه (در محاسبه برای همگرایی)، سهم ارزش‌افزوده صنعتی در GDP و مازاد تجاری به عنوان درصدی از GDP بودند.

هنگامی که سهم‌های صادرات و صنعت شامل هم می‌شوند هر دو از نظر آماری معنادار می‌شوند، اما آثار برآورد شده فعالیت صنعتی بیش از دو برابر قدرتمندتر می‌شود. افزایش یک انحراف معیار در سهام صنعتی برآورد می‌شود که رشد اقتصادی را تا نقاط ۱/۶ درصدی افزایش دهد، در حالی که همین افزایش متناظر در سهام صادرات رشد اقتصادی را تنها تا نقاط ۰/۷ درصدی افزایش می‌دهد. علاوه بر این، به نظر می‌رسد که نتایج با سهام صادرات بسیار قوی نباشد. هنگامی که نمونه به داده‌های بعد از ۱۹۹۰ محدود می‌شود یا مشاهدات مربوط به کشورهای با سهام صادرات بسیار بالا کنار گذاشته می‌شود (مانند لوگزامبورگ و هنگ‌کنگ)، ضرایب برآورد شده در صادرات بی‌معنی می‌شوند. شاید مهم‌تر از همه هنگامی که ما نمونه را به کشورهای در حال توسعه محدود می‌کنیم، ضرایب مربوط به سهام صادرات تا حدودی منفی می‌شوند (و از لحاظ آماری بی‌معنا می‌شوند) در حالی که ضریب مربوط به سهام صنعتی افزایش یافته و به شدت معنا دار باقی می‌ماند.

مسابقه اسب‌سواری بین فعالیت صنعتی و جهت‌گیری صادرات یک برنده مشخص دارد. هنگامی که سهام صنعت در GDP تحت‌کنترل در می‌آید، مازادهای تجاری هیچ اثر مثبت اضافی در رشد اقتصادی ندارد. این مورد برای تمام نمونه، برای داده‌های بعد از ۱۹۹۰ و برای نمونه‌هایی که در آن کسری یا مازاد تجاری بزرگ حذف شده‌اند و برای نمونه‌های محدود شده در کشورهای در حال توسعه صحیح می‌باشد. در هر یک از این موارد متغیر صنعت به شدت معنادار است در حالی که مازاد تجاری بی‌معنا است.

دلالت ضمنی برای چین و کشورهای در حال توسعه که در مازاد تجاری و صادرات قلاب به دست بوده‌اند به عنوان موتور رشد اقتصادی آنها واضح است. آنچه واقعاً مهم است بازده کالاهای قابل مبادله است (که در اینجا با تولید صنعتی جایگزین شده است). تا زمانی که تقاضای داخلی برای کالای قابل مبادله می‌تواند در کنار عرضه داخلی افزایش یابد نه صادرات و نه مازاد تجاری عناصر کلیدی هستند.

٤. تغییر ساختاری و رشد اقتصادی بدون مازاد تجاری

بیایید به تفسیر بنیادی پویایی‌های رشد اقتصادی که پیش از این بیان کردم بازگردیم. در این چشم‌انداز، کشورهای فقیر به دلیل اینکه کمتر از حد از منابع خود در فعالیت‌های با بهره‌وری بالا و مدرن استفاده می‌کنند

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-09]

فقیر هستند. رشد اقتصادی سریع هنگامی رخ می‌دهد که تحولات ساختاری سریع از بخش‌های سنتی با بهره‌وری پایین به سمت فعالیت‌های مدرن با بهره‌وری بالا رخ دهد. دلیل این تغییر و تحول اتوماتیک نیست و روند رهبری بازار است که بازار سخت‌گیرانه یا شکست‌های نهادی وجود دارند و هزینه‌ها به صورت نامتناسبی توسط بخش‌های مدرن به وجود می‌آیند. گهگاه این تغییر و تحول به خاطر پس‌انداز داخلی پایین و هزینه‌های بالای سرمایه متوقف می‌شود و سرمایه‌گذاری و تغییر ساختاری را به صورت کند نگه می‌دارد، اما به طور معمول مشکلی که وجود دارد یک مانع بزرگ بین بازدهی خصوصی و اجتماعی در بخش‌های مدرن است. این بخش‌ها در معرض یادگیری سرریزها و شکست هماهنگی و به هزینه‌های بالای تحمیل شده با ضعف در نهادهای نظارتی و قانونی قرار دارند. این ضعف‌ها به سختی در کوتاه‌مدت حذف می‌شوند و تجربه اقتصادهای پیشرفته نشان می‌دهد که آنها تنها طی دهه‌های طولانی و نه در قرن‌ها ظاهر می‌شوند.

بنابراین در حالی که این امر می‌تواند برای رسیدگی مستقیم به این کاستی‌ها مطلوب باشد با از بین بردن شکست‌های بازار و ثابت کردن نهادها (به عنوان یک موضوع عملی) چنین دستور کاری بیش از حد گسترده و بلندپروازانه بوده و از این رو، بیش از حد غیرواقعی می‌باشد. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، کشورهای موفق استراتژی‌های رشد اقتصادی را به دنبال کرده‌اند که به طور غیرمستقیم این محدودیت را با افزایش سودآوری نسبی فعالیت‌های مدرن از طریق ابزارهای دیگر کاهش داده‌اند. آنچه تمام این استراتژی‌ها به طور مشترک دارند این است که آنها به عنوان یارانه روی کالاهای قابل مبادله عمل می‌کنند.

هنگامی که ما استراتژی‌ها را از ماهیت خودشان محروم می‌کنیم، درک آنچه که حتمی بوده و آنچه که اتفاقی است آسان‌تر می‌شود به ویژه اینکه، ما می‌توانیم ببینیم که استراتژی یارانه روی کالاهای قابل‌مبادله لزومی ندارد که با نرخ‌های ارز کم ارزش‌گذاری شده و مازاد تجاری مرتبط باشد. این مورد ممکن است موجب افزایش انگیزه‌های تولید برای کالای قابل مبادله شود و به عنوان یک حاشیه گسترده بدون ایجاد سرریز در سایر نقاط جهان در مورد عدم تعادل‌های تجاری انجام شود. برخلاف کم ارزش‌گذاری پولی که مصرف داخلی مالیات‌های کالاهای قابل مبادله است یک سیاست صریح یارانه روی کالاهای قابل مبادله (همراه با سیاست‌های اقتصادکلانی که تعادل خارجی را حفظ می‌کند) مصرف داخلی کالاهای قابل مبادله را افزایش می‌دهد.

این یارانه در عمل چه شکلی باید داشته باشد؟ همان‌طور که در مقاله خود (۲۰۰۹) بحث شد سه رویکرد گسترده وجود دارد: (i) سیاست‌های صنعتی، (ii) کاهش هزینه‌های ورودی برای کالاهای قابل مبادله و (iii) سیاست‌های درآمدی. تمام این حالات پیاده‌سازی سیاست‌های عملی با ترکیب مناسب بستگی به شرایط هر کشور دارد.

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-09]

برای این مشکل موجود سیاست صنعتی به صورت ایده‌آلی مناسب است. آنچه که نیاز است انجام شود افزایش سودآوری نسبی تولیدات غیرسنتی است که با پیامدهای خارجی اطلاعات زیاد یا شکست هماهنگی مواجه است یا اینکه با شدت و قدرت خاصی از محیط نهادی فقیر رنج می‌برد. این همان چیزی است که سیاست خوب صنعتی برای انجام آن تلاش می‌کند. معافیت‌های مالیاتی، اعتبارات هدایت شده، یارانه‌های حقوق و دستمزد، یارانه‌های سرمایه‌گذاری، مناطق صادراتی از جمله اشکالی هستند که در آن سیاست صنعتی اجرا می‌شود. آنچه در مورد این سیاست‌ها مشخص است این است که آنها شرکت‌ها یا بخش‌های خاص را مورد هدف قرار داده‌اند و بنابراین این نسبت به هزینه‌های دیگر مزیتی است. این همان چیزی است که باعث می‌شود سیاست صنعتی به هم زننده این جریان شود، اما تا زمانی که هدفگذاری به طور گسترده‌ای خوب انجام می‌شود —تا زمانی که روی فعالیت‌های جدید در حاشیه‌های بیرونی گفته شده در کشور تمرکز دارد– قسمت بالا به طور بالاقوه بزرگ خواهد بود.

مزیت سیاست صنعتی نسبت به کم ارزش‌گذاری پولی دقیقاً این است که اجازه تنظیم دقیق و تبعیض بزرگتر را می دهد. لازم نیست به کالاهای قابل مبادله سنتی (مانند تولیدات اولیه و تولیدات صنعتی که در آن یک کشور در حال حاضر خودش آن را ایجاد کرده است) یارانه پرداخت شود و مصرف کالاهای قابل مبادله نیاز نیست مشمول مالیات شود.

هنوز مفهومی وجود دارد که در آن یارانه بر کالاهای قابل مبادله مدرن می‌تواند در سراسر مرزها نشت کند. حتی اگر عرضه خالص کالاهای قابل مبادله در کل افزایش نیابد، عرضه خالص آن کالاهایی که برای ترویج و ترقی هدفگذاری شده‌اند افزایش خواهد یافت. کشورهای دیگر در این هدف خواهند ماند و اگر آنها غیرفعال باقی بمانند انگیزه‌های صنعتی‌شدن خودشان کمتر خواهد شد، اما روش درست بیان این مشکل این است که بگوییم استفاده از سیاست‌های صنعتی بهینه در برخی کشورها هزینه‌های عدم استفاده از چنین سیاست‌هایی در کشورهای دیگر را افزایش می‌دهد. بنابراین، تا زمانی که تمام کشورها به دنبال سیاست‌های صنعتی باشند که از دیدگاه خودشان بهینه هستند هیچ سرریزی برای مخالفت و رقابت با آن وجود ندارد. تا زمانی که دیگر کشورهای در حال توسعه به دنبال سیاست‌های صنعتی مناسب باشند سرریزها می‌توانند به طور مؤثری خنثی شود.

مانع اصلی خارجی برای استفاده گسترده‌تر از سیاست‌های صنعتی توسط کشورهای بزرگتر در حال توسعه توافقنامه WTO در مورد یارانه‌هاست. این توافقنامه استفاده از یارانه‌هایی که به شکل مخارج مالی مشروط بر اجرای صادرات هستند را ممنوع می‌کند. تا حد جدیدتری این کدهای عملی استفاده از یارانه‌هایی که اثر افزایش صادرات را دارند حتی اگر آنها به طور مستقیم مشروط به صادرات نباشند را شامل می‌شود (کشورهای کمتر توسعه‌یافته از این قوانین مستثنی هستند). کاربرد تحت‌اللفظی این معیار

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-09]

استاندارد می‌تواند قوانین سیاست‌های صنعتی باشدکه هدف از آنها دقیقاً افزایش عرضه داخلی کالاهای قابل مبادله است.

در دنیایی که رشد اقتصادی نیاز به تشویق فعالیت‌های اقتصادی مدرن در اقتصادهای در حال توسعه دارد، توافق بر یارانه‌ها حس اقتصادی کمتری ایجاد می‌کند. این مورد استفاده از یک سیاست دومین –بهترین مطلوب برای توسعه تنوع اقتصادی و تغییرات ساختاری را ممنوع می‌سازد. یارانه‌ها یک پیامد ناخواسته (پیش‌بینی نشده) برای تحریک دولت‌ها به نفع یک سیاست پایین‌تر دارد (از دید سرریزهای آن نسبت به عدم تعادل‌های تجاری) که همان پول‌های جاری کم ارزش‌گذاری شده است. بدتر اینکه آن ممکن است حمایت تجاری را به عنوان یک اقدام دفاعی بر علیه واردات صنعتی تشویق کند. اگر ما نظارت بین‌المللی بیشتری از شیوه‌های رایج پولی می‌خواهیم، همان‌گونه که من فکر می‌کنم باید در واقع نیاز داشته باشیم تا نظم و ترتیب در مورد یارانه‌های صنعتی را کمتر کنیم.

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-09]